

## Introducing the Epic-Ritual Poem of Sahebqeran-Nama Based on the Only Available Manuscript of the Work in the National Library of France

Farzad Ghaemi\*

### Abstract

There is only one available manuscript of the epic poem Sahebqeran-Nama in the National Library of France. It is a description of the story of a hero named Hamza; however, there are doubts about his attribution to historical figures. Sahebqeran-Nama is the only Hamza-Nama of Persian poetry; so far, no independent research has been done into this book, and Zabihullah Safa, in his *Epic in Iran*, makes only a brief reference to it. There is no mention of this book or its author in historical and literary sources. This research tries to analyze the text to determine the approximate date of its composition, the identity of its poet and his place of residence, and the then government. Although the poetry and its literary structure lack the characteristics of a genuine Persian poem, the book contains many historical and literary points where evidence for rare Persian words and phrases can be found. The poet has been a pioneer in creating new words and phrases and this work is very important for recognizing the different nature of the Persian language in India.

**Keywords:** Sahebqeran-Nama, Hamza-Nama, Hamza, Epic, Folk Literature

\* Assistant Professor of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, ghaemi-f@um.ac.ir

### How to cite article:

Ghaemi, F. (2023). Introducing the epic-ritual poem of Sahebqeran-nama (Based on the only manuscript of the work in the National Library of France). *Journal of Ritual Culture and Literature*, 1(2), 175- 198. DOI: [10.22077/jcrL.2022.5039.1024](https://doi.org/10.22077/jcrL.2022.5039.1024)



Copyright: © 2022 by the authors. *Journal of Ritual Culture and Literature*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



## معرفی منظومه حماسی - آیینی صاحبقران‌نامه (بر پایه نسخه یگانه منظومه در کتابخانه ملی فرانسه)

فرزاد قائمی\*

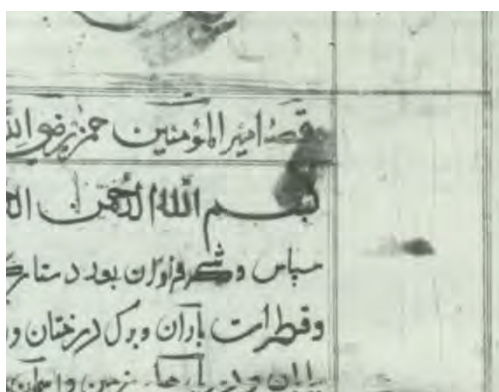
### چکیده

از منظومه حماسی صاحبقران‌نامه فقط یک نسخه خطی در کتابخانه ملی فرانسه شناسایی شده است و شرحی از داستان قهرمانی به نام حمزه است که در انتساب آن به شخصیت‌های تاریخی، تردیدهایی وجود دارد. صاحبقران‌نامه تنها حمزه‌نامه منظوم فارسی است و تاکنون هیچ پژوهش مستقلی درباره این کتاب انجام نشده و ذبیح الله صفا در کتاب حماسه‌سرایی در ایران فقط اشاره‌ای کوتاه به آن کرده است. در منابع تاریخی و ادبی نیز هیچ‌گونه اشاره‌ای به این کتاب و سراینده آن نشده است. این جستار با بررسی متن، درصدد مشخص کردن تاریخ تقریبی سرایش اثر، هویت شاعر، محل زندگی و حکومت متبوع وی است. اگرچه شعر و ساختار ادبی منظومه، فاقد مشخصه‌های یک منظومه اصیل فارسی است، اما این کتاب، دربردارنده نکات تاریخی و ادبی بسیاری است و می‌توان در آن شواهدی از لغات و عبارات نادر فارسی را جستجو کرد. شاعر در واژه‌سازی و کاربرد عبارات بدیع، پیشتاز بوده و برای شناخت طبیعت متفاوت زبان فارسی در هند بسیار مهم است.

**کلیدواژه‌ها:** صاحبقران‌نامه، حمزه‌نامه، حمزه، حماسه، ادبیات عامیانه.

## ۱. مقدمه

صاحبقران‌نامه منظوم فارسی، منظومه‌ای حماسی در حدود ۶۲۵۰ بیت از شاعری ناشناس در سرگذشت حمزه است که تنها نسخه شناسایی‌شده آن به شماره ۲۷۹ در کتابخانه ملی فرانسه نگهداری می‌شود. این اثر در شمار منظومه‌های حماسی مذهبی فارسی است که تا امروز پژوهشی جدی درباره آن انجام نشده است. منظومه صاحبقران‌نامه، شرح دلاوری‌ها و عیاری‌های قهرمانی به نام حمزه صاحبقران است که در شخصیت تاریخی آن، اختلاف نظر وجود دارد. صفا معتقد است که حمزه‌نامه در اصل، داستان حمزه بن عبدالله خارجی (م. ۲۱۳ق)، معروف به حمزه آذرک است که خوارج در خراسان و سیستان او را امیرالمؤمنین، یعنی خلیفه خوارج، می‌نامیدند. پیشرفت‌های چشمگیر حمزه آذرک و دلیری‌های او در مبارزه با عمال عباسیان در سیستان، باعث رواج افسانه‌های فراوانی درباره او میان عامه مردم شده بود و این حکایت‌ها بعدها به حضرت حمزه سیدالشهدا منسوب شد و داستان امیرحمزه پدید آمد (صفا، ۱۳۶۹: ۵۸۵). داستان حمزه در ادبیات عامیانه جوامع مسلمان، داستانی مشهور بوده است و احتمالاً ریشه‌های آن به پیش از اسلام و افسانه‌هایی درباره داستان پهلوانی نامدار در عصر انوشیروان و حتی شورش بهرام چوبین در زمان خسرو پرویز بازمی‌گردد که در عصر اسلامی با شخصیت حمزه عبدالمطلب درهم آمیخته و از افسانه‌ای پهلوانی به افسانه‌ای مذهبی تبدیل شده است (رک: غوریانی و قائمی، ۱۳۹۸: ۱۴۷-۱۷۹). تحریرهای منشور بسیار زیادی از داستان حمزه به فارسی و زبان‌های دیگر در میان نسخ خطی کتابخانه‌های جهان شناسایی شده است که یکی از قدیم‌ترین آن‌ها که مبنای تصحیح دو جلدی جعفر شعار بوده است، نسخه مصور کتابخانه برلن است که تحریر کهن‌تری از این داستان به نظر رسیده، «قصه امیرالمؤمنین حمزه» نامیده می‌شود؛ این نسخه از هفتاد و اندی اپیزود مجزا که هر کدام عنوان «داستان» دارند و در عین استقلال، با هم ساختار واحدی را شکل می‌دهند، ترتیب یافته است (رک: محجوب، ۱۳۸۷: ۸۴۸).



تصویر ۱- صفحه عنوان از نسخه برلن

اگرچه تحریرهای منشور متنوعی از داستان حمزه به نثر فارسی، عربی، اردو، کشمیری،

اورامی و... وجود دارد و به علت شهرت و محبوبیت بسیار، با توسعه حجم کتاب در دوره معاصر با عنوان رموز حمزه و داستان امیر حمزه صاحبقران هفت جلدی طبع‌هایی نیز به چاپ سنگی از آن موجود است که در تمام این تحریرها، کلیات و سیر وقایع یکسان، اما انشا و نوع نثر و روایات فرعی متفاوت است. این داستان مورد اقبال شاعران قرار نگرفته است و صاحبقران‌نامه تاکنون تنها نسخه منظوم شناسایی شده از این داستان و احتمالاً تنها صورت منظوم روایت فارسی داستان حمزه است.

شبهات داستان صاحبقران‌نامه و حمزه‌نامه منشور تا حدی است که احتمال می‌رود شاعر منظومه را از روی متن منشور سروده باشد. قدیم‌ترین تحریر منشور این داستان موسوم به قصه امیرالمؤمنین حمزه، بر پایه نسخه قرن هفتمی موجود در کتابخانه دولتی برلین (توینگن) به شماره ۴۱۸۱ است که در ماوراءالنهر کتابت شده است. از ۶۹ داستان مجزا که در عین استقلال، در یک ساختار اپیزودیک به هم مربوط‌اند، ترتیب یافته است. داستان در ایران و در زمان شهریاری قباد با مرگ وزیر او القش و جانشینی بزرجمهر خردمند آغاز می‌شود. قباد صاحب پسری به نام انوشیروان و بیوه القش نیز صاحب کودکی به نام بختک می‌شود. بزرجمهر پیش‌بینی می‌کند که دشمن انوشیروان در ملک عرب به دنیا خواهد آمد. در مکه نیز عبدالمطلب صاحب فرزندی به نام حمزه و امیه ضمیری نیز صاحب پسری به نام عمرو می‌شود. پس از مرگ قباد و بر تخت نشستن انوشیروان و وزارت یافتن بختک، حمزه، دشمن انوشیروان می‌شود. او ابتدا به دربار انوشیروان راه می‌یابد و با وجود توجه شاه به وی، پس از افشای رابطه عاشقانه وی با دختر انوشیروان، مهرنگار، با یارانش از دربار می‌گریزد و جنگ او با انوشیروان شروع می‌شود (شعار، ۱۳۴۷: ۷۲-۱۱۱). پس از مدتی در شورش پهلوانی به نام لندهور در سراندیب، به اصرار بختک وزیر، انوشیروان امیرحمزه را به جنگ وی می‌فرستد، اما انوشیروان برخلاف قولش مهرنگار را به نکاح حمزه در نمی‌آورد. حمزه بارها در جنگ با روم و مصر و یونان و دیوان پیروز و شاه هر بار مانع ازدواج او و مهرنگار می‌شد. داستان‌های عاشقانه او و دختر شاه ناصر مصری (همان: ۱۱۲-۱۸۳) و اسمای پری، دختر شاه پریان، پس از نجات شهر زرین از دست دیوان و کشتن خرپای دیو و تولد دختری از اسمای پری به نام قریشی (همان: ۲۰۹-۲۲۵) و پسری از دختر شاه مصر به نام عمر (همان: ۲۵۷)، هیچ‌کدام مانع از ادامه جستجوی امیرحمزه برای رسیدن مهرنگار و بارها درگیری او با سپاهیان انوشیروان نمی‌شود. سرانجام حمزه با مهرنگار ازدواج می‌کند و در یکی از نبردها مهرنگار از زوبین کاووس زخم خورده، می‌میرد و حمزه از غم، دیوانه می‌شود و مطابق پیش‌بینی بزرجمهر، بعد از ۲۱ روز بهبود می‌یابد (همان: ۳۴۰-۳۴۲) و جنگ‌هایش با انوشیروان ادامه می‌یابد. حمزه با گیلیسوار، دختر کنجال گیلانی و حتی با دختر دیگر انوشیروان، مهرافرز ازدواج می‌کند، لیکن نبردهای او با شاه تا کناره‌گیری انوشیروان و بر تخت نشستن پسرش هرمز ادامه می‌یابد (همان: ۴۱۵-۴۱۷). امیر حمزه و یارانش پس‌ازاین جنگ‌ها و سفرهای طولانی

در بازگشت به مکه با پیامبر اسلام (ص) ملاقات می‌کنند و از دین حضرت ابراهیم (ع) به دین حضرت محمد (ص) مشرف می‌گردند. در جنگ با لشکر مصر، شام و روم، «هند»، مادر بورهند، به انتقام پسرش که در جنگ با حمزه هلاک شده، هرمز را تحریک می‌کند که به مکه حمله کند. در این جنگ همه یاران حمزه شهید می‌شوند. مادر بورهند رومی به حيله، اسب امیرحمزه را می‌کشد و چون حمزه از اسب می‌افتد با خنجر جگرش را بیرون آورده، می‌خورد و تنش را هفتاد پاره می‌کند. سپس از ترس پریان همراه حمزه، به حضرت محمد پناهنده می‌شود؛ حضرت از او می‌خواهد که جسد حمزه را نشان دهد. پیامبر با همه ملائک بر جسد حمزه نماز می‌گزارند. هند توبه کرده، اسلام می‌آورد. جماعت پریان به فرماندهی قریشی، دختر حمزه، سر می‌رسند و انتقام خون حمزه را تقاضا می‌کنند، اما حضرت ایشان را از این کار منصرف می‌کند (همان: ۵۴۷-۵۳۹). این داستان با چند حکایت در تفخیم حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) خاتمه می‌یابد (همان: ۵۴۹-۵۴۸). ساختار اصلی داستان منشور در منظومه تکرار شده است. سراینده ناشناس متن منظوم نیز در ۱۰۷۳ ق. صاحبقران‌نامه را در ۶۲ بخش مستقل و درعین حال مرتبط با پیرنگ اصلی، با حفظ ساختار اپیزودیک به نظم درآورده است که منهای حذف برخی فقرات فرعی و تلخیص در کلیات داستان، ساختار درونه‌ای متن منشور و شخصیت‌ها، اعلام و حوادث اصلی منظومه و متن منشور شباهت‌های قابل توجهی دارند. شاعر بارها تصریح کرده است که در سرایش منظومه از متن منشوری از راوی وقایع حمزه صاحبقران، البته با تلخیص و انتخاب و با تلفیق متن منشور با نقل شفاهی قصه‌خوان استفاده کرده است:

ختم نقل از واقعه‌ی صاحبقران نام این، صاحبقران‌نامه از آن  
از خلاصه‌ی منتخب، زان داستان هم ز راوی از کتب و از قصه‌خوان  
نظم نثرش آمد اندر داستان معنی، آینه، غلافش، حرف دان  
(صاحبقران‌نامه، نسخه پاریس: f284r)

«راوی» صاحب منبع مکتوب و قصه‌خوان، منبع شفاهی است. حتی گاه تصریح دارد، دلیل تفاوت روایتش با نثر منبع کتبی، ارجاعش به کلام قصه‌خوان است:

روایت دگر هست در نثر و از قصه‌خوان که یک‌جا به مسند امیر است و نوشیروان

(همان: f242v)

او علاوه بر اینکه تصریح کرده است که: «از راوی نثر آوریدم به نظم» (همان: f68r)، درعین حال بارها در جزئیات داستان، دلیل تفاوت نظمش را با منبع منشور، به تفاوت روایت شفاهی و مکتوب تفسیر کرده است (ر.ک: همان، f91r، f68r، f96r، f138r، f71r، f17r، f46v، f10r). او حتی با توجه به تنوع نقل‌های قصه‌خوانی حمزه، بعضاً یک نکته را نه از قصه‌خوان که از واسطه ناقل وی شنیده است:

از نقل قصه‌خوانانست که سمع رسیده است ناقل از آن سماع که گفتیش دیده است (همان: f45v)

او از بین قصه‌خوانان مختلف، از قصه‌خوانی به نام «حاجی قاسم» بیشترین استفاده را کرده و در چندین جای از او نام برده است (همان: f236v, f32v, f34r و f47v). تفاوت‌ها نشان می‌دهد که متن منشور مورد استفاده وی، امروز دیگر فراروی ما نیست، ولی متن منشور موجود (نسخه اقدم قرن هفتم) با منبع فرضی منظوم، نسبت نزدیکی داشته است. سراینده نیز به هیچ‌روی ادعای استقلال نداشته است و بارها تأکید می‌کند که هر مطلبی را از نقل شنیده یا در متن منشورش ریشه داشته است. گویا این منبع چنان مشهور و نقل حمزه در فضای پیرامون او چنان متداول بوده که حتی دلیل جابه‌جایی یک حادثه را نسبت به منبع منشور خود ذکر کرده و به نقل شفاهی از قصه‌خوان معتمدی نسبت داده است (همان: f138r, f210r و f137v)؛ اما او در کلیات داستان سعی کرده تا در نقل وقایع و ذکر پهلوانی‌ها تابع حمزه‌نامه منشور باشد و حتی بسیار تأکید می‌کند که چیزی را از قلم نینداخته و فقط مجمل‌گویی کرده است؛ هیچ تفاوت خورد و کلانی وارد متن نکرده است مگر اینکه آن را با روایت نقل یا نقلان حمزه‌خوانی همچون حاجی قاسم، که شهرشان کمتر از متن منشور راوی نبوده، تطبیق داده، در جزئیات تصرف کرده باشد. همچنین وی روایات کوتاه فرعی جدیدی، به صورت درونه‌های مستقل، در ضمن متن اصلی آورده (با پیوند تمثیلی به داستان بدنه) که هیچ شباهتی به متن منشور ندارد (مثل داستان رستم و سهراب و ماجرای رستم یکدست). بدین ترتیب ارتباط این اثر با حمزه‌نامه‌های منشور، ارتباطی بنیادین و غیرقابل انکار است.

تاکنون صاحب‌قران‌نامه در ایران و به زبان فارسی مورد پژوهش و بررسی قرار نگرفته است و فقط صفا در حماسه‌سرایی در ایران معرفی مختصری از صاحب‌قران‌نامه آورده است که آن‌هم از چند سطر تجاوز نمی‌کند. صفا صاحب‌قران‌نامه را بعد از خاوران‌نامه، به‌عنوان دومین حماسه دینی فارسی برشمرده است و آن را درباره حمزه، عموی پیامبر می‌داند (۱۳۸۴: ۳۷۹)؛ درحالی‌که فقط بخشی از منظومه به آن حضرت اختصاص دارد. گویا صفا این متن را از نزدیک ندیده است و اطلاعات کتابشناختی را از فهرست بلوشه نقل کرده است (۱۹۴۵، ج ۳: ۳۹۴). رزمجو نیز در قلمرو ادبیات حماسی ایران، نظر صفا را درباره منظومه تکرار کرده است و آن را سروده شاعری ناشناس درباره فتوحات حمزه خارجی، رهبر خوارج، در سیستان و خراسان و افغانستان می‌داند (۱۳۸۸: ۲۶۳-۲۶۴)؛ نکته‌ای که با محتوای منظومه مغایر است و او نیز چون دیگران مسلماً نسخه را ندیده و ارجاعی بدان نداده است. دیگر پژوهش‌های موجود نیز، در حوزه محتوا صرفاً به حمزه‌نامه‌های منشور پرداخته‌اند و همه اطلاعات با واسطه صفا را درباره این منظومه تکرار کرده‌اند. مقاله «ابهاماتی درباره اصل و منشأ منظومه حماسی صاحب‌قران‌نامه» از اصغر شهبازی (۱۳۹۸) تنها مقاله‌ای است که به صورت مستقل به بررسی این اثر پرداخته است و به‌جای رفع ابهامات، حتی اطلاعات

صفا را نیز درست منتقل نکرده است و درحالی‌که نسخه خطی را ندیده، درباره محتوای منظومه به فهرست بلوشه نیز رجوع نکرده است و در بخش پایانی مقاله چنین اظهار نظر می‌کند: «بنابراین پیشنهاد می‌شود با توجه به اهمیت این منظومه حماسی، [اهل] فن و دست‌اندرکاران حوزه مبادلات فرهنگی، نسبت به تهیه نسخه عکسی این منظومه و سپس تصحیح و چاپ آن اقدام مناسبی را صورت دهند». بدین ترتیب، تاکنون هیچ پژوهش مستقلی در این باره انجام نشده است و جستار حاضر بعد از فهرست‌نویسی توصیفی بلوشه و اشاره کوتاه صفا، اولین تحقیقی است که درباره این منظومه منتشر می‌شود. تحلیل و توصیف کامل ویژگی‌های این منظومه و تصحیح آن، نیازمند تحقیقات بیشتری است که نگارندگان بدان اهتمام دارند. با توجه به ناشناخته بودن مطلق این حماسه آیینی فارسی، این پژوهش می‌کوشد معرفی اولیه‌ای برای این منظومه حماسی ادب فارسی باشد تا مقدمه تحقیقات پسین را در این باره فراهم کند. داده‌های این جستار، مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای - اسنادی و تجزیه و تحلیل داده‌ها به شیوه توصیفی - تحلیلی است.

## ۲. محتوای منظومه

صاحبقران‌نامه، همانند تحریرهای منشور آن، داستانی متشکل از ده‌ها داستان خرد و کلان دیگر است که طی آن‌ها، حمزه به‌عنوان قهرمان عرب چشم به جهان می‌گشاید و به دربار ساسانیان راه می‌یابد. مشابه متن منشور، در منظومه، حمزه که توانایی‌های شخصیتی و بدنی زیادی دارد، راه پیشرفت را با شتاب طی می‌کند و بر همگنان ایرانی خود چیره می‌شود و در نظر شاهنشاه، گرامی داشته می‌شود و سرانجام به مقام وزارت می‌رسد. راهیابی وی به دربار، نتیجه سرنوشتی محتوم بود که خواب‌گزاران درباری نیز آن را پیش‌بینی کرده بودند و گویا راه‌گریزی از آن نبود. حمزه، فرزند عبدالمطلب بود و عمرو از یاران وی، فرزند امیه صمیری از سرآمدان عرب. آن دو باهم بالیدند و طبق پیشگویی، از دربار سر درآوردند.

همانند بسیاری از داستان‌های پهلوانی عامیانه، حمزه و مهربان‌دختر انوشیروان، در دربار، دل‌داده و دل‌بسته هم می‌شوند و عشق آنان و دیگر ماجراهای عشقی، ادامه داستان را برای خواننده عامی، دلکش می‌نماید. حمزه و عمرو که سنت مهمانی در دربار را شکسته‌اند، مورد تعقیب شاه قرار می‌گیرند و از دیدرس وی می‌گریزند و بین آنان و نیروهای شاه، زدوخوردی روی می‌دهد که طبق انتظار، به پیروزی قهرمان می‌انجامد. پس از آن، شاه سرانندیب، در برابر متجاسری به نام لندهور، از انوشیروان درخواست یاری می‌کند و شاه، فرصت را غنیمت دانسته، در برابر آوردن سر متجاوز، وعده موافقت با ازدواج مهربان‌دختر را می‌دهد. حمزه، خواسته شاه را انجام می‌دهد؛ اما با پیمان‌شکنی او روبه‌رو می‌شود. شاه مأموریت خطیر دیگری بر گردن او می‌نهد و از او می‌خواهد باج عقب‌افتاده روم، یونان و مصر را از آنان بستاند. خواست قلبی شاه، نابودی دشمنانش، در ضمن کشته شدن حمزه است، اما وی هر بار کار خویش را با دلاوری انجام می‌دهد. این بار نیز او از پس

دشمنان برمی آید و مأموریت خویش را انجام می دهد و دختر شاه مصر را نیز به همسری خویش گیرد. همچنانکه باوجود مخالفت شاه، سرانجام با مهرنگار نیز ازدواج می کند. این ازدواج ها، البته بخشی کوچک از کامرانی ها و هوسرانی های قهرمان است که برنامه دائمی وی در سفر و حضر است و دامنه این کارها، گاهی به سرزمین پریان نیز کشیده می شود و پس از جنگ پیروزمندانۀ او با دیوان، با اسمای پری نیز ازدواج می کند.

داستان کامرانی ها، جنگ و گریزها و منکوب کردن یاغیان، کفار و دیوان بر همه داستان صاحبقران نامه سایه افکنده است. روشن است که نویسندگان یا پردازندگان این داستان، آن را مطابق میل طبقه رنج دیده جامعه آفریده اند و با شنیدن حکایاتی که در آن، اشراف و بزرگان تحقیر می شوند و فردی عامی، مجال عشق بازی با دختران نازپروده آنان را پیدا می کند، مشعوف می شده اند. این ویژگی، موجب شده است که داستان از واقع گرایی به دور و تقریباً عاری از محتوای تراژیک باشد؛ جز اینکه در یک مورد، مهرنگار از دشمنان زخم برمی دارد و جان می بازد و اندوه نبودن او، حمزه را دیوانه می سازد. می توان حدس زد که این بخش از داستان، احتمالاً بازمانده روایت نخستین آن است که در آن، سرگذشت اندوه بار بهرام چوبین و بانوی دلاور او نگاشته شده بوده است. برا پیراستن این بخش غم انگیز، حمزه پس از ۲۱ روز، درستی روان خویش را بازمی یابد و حتی با مهرافروز، دختر دیگر انوشیروان ازدواج می کند که نامش نیز شبیه نام مهرنگار است. بعد از وقایع بسیار که در منظومه نسبت به متن مشور بسیار فشرده شده، بخش های پایانی داستان، به سرگذشت حمزه، عموی پیامبر اسلام پیوند می خورد و وی در جریان تاریخ صدر اسلام قرار گرفته، پس از ایفای نقش تاریخی خود در طلیعه دین احمدی، سرانجام به دست زنی از اعراب مشرک به نام هند، کشته و تنش مثله می شود. هرچند که در این جنگ نیز پای ساسانیان به میدان کشیده می شود.

مقبول بودن سرگذشت حضرت حمزه در میان ایرانیان و اهل تشیع با خویشاوندی ایشان با پیامبر اسلام و روایاتی مرتبط است که احترام عمیق حضرت فاطمه به وی را می رساند. فاطمه زهرا (س) صبح روزهای شنبه مخصوصاً سر قبر شهدا در بقیع تشریف می بردند و سر قبر حمزه رفته، ترحم و استغفار می کردند (گزی اصفهانی، ۱۳۷۱: ۱۳) و نیز گفته شده که حضرت فاطمه بعد از شهادت حمزه از تربت مقبره آن جناب تسبیحی ساختند و به آن، ضبط عدد تسبیح می فرمودند و دیگران نیز در این باب به ایشان تأسی نموده بودند (شفقی بیدآبادی، بیتا: ۴۴۸). این روایات موجب شد که ایشان در فرهنگ شیعه از مقامی بالاتر از اغلب صحابه یافته و حتی او را در شمار یاران حضرت مهدی قلمداد نمایند (صدر، ۱۳۸۹: ۲۴۴).

### ۳. ساختار متن

صاحبقران نامه منظوم را نمی توان هم سنگ شاهکارهای ادبی فارسی دانست و کاستی های بسیاری در آن به چشم می خورد. بسیاری از ابیات، از نظم سستی برخوردارند؛ پختگی و



لطافت شعر لطیف فارسی در آن چشمگیر نیست و آرایه‌های ادبی فارسی، چندان در آن خودنمایی نمی‌کند. با این‌که شاعر با ادبیات فارسی (مخصوصاً آثار فارسی‌سرایان هند) آشنا بوده، اما به ظرایف ذوقی آن چندان وارد نبوده است:

ز صحرا دوان قلعه دید و رفت به دکان طبّاخ هیزم‌کش است  
دگر گفته اما یکی از عرب عرب خواجه از خواجه عبدالمطلب  
چون یک و نیم سال حمزه شده طی نموده از عمر مژده مه  
حال ملا و رفتنی ملا رفته که آزاد عمر به آوردان  
این نکته که چرا وی در تنقیح و بهبود اشعار خود کوشش دوباره ننموده است، از یک سوی ریشه در توانایی شعری خود او دارد و از دیگر سوی نیز، این احتمال را پدید می‌آورد که این اشعار در مجلس نقالی، فی‌البداهه سروده شده و کسی آن‌ها را می‌نگاشته است. وی خود به کاستی موجود آگاه بوده است و از خواننده می‌خواسته که به‌جای توجه به این امر، به محتوا و مضمون سخنانش توجه کند:

هلا نکته‌چین حرف افزون به نظم مبین به معنا و مضمون و هر داستان، بحر بین  
بس ادغام و تشدید موزون در بحر حرف رها بس حروفند و هم‌وزن درست صرف  
این است که وی بیشتر به جنبه شنیداری شعر خود توجه می‌کند و حتی حروف ناهمگون را با هم به قافیه می‌آورد:

از راوی نثر آوریدم به نظم چو برده عمر تاج لندهور عزم  
تقسیم زر نمودن ما هم در وقت گفت شخصی که این دام صید جان‌ها کرد در بهر فلسی  
سعدان به زن چو باهم در خانه‌اش برفته پیش پدر چو برده همراه دخترش شه  
سعدان سؤال پس پدر دخت کرد و گفت که این دخترت خوش آمده‌ام ده رضا؛ شنف  
در مواردی، اشتباهات دستوری و لغوی و نگارشی نیز در متن دیده می‌شود. به‌طور مثال، کاربرد «می‌خاست» به‌جای «می‌خواست»:

در بزم شاه هفت شب و روز امیر است می‌خاست حمزه بهر وضو ملکه دیده است  
چنین می‌نماید که متن موجود، تنها متن صاحبقران‌نامه منظوم است و خود شاعر آن را کتابت کرده یا دیده است. چه این‌که در این نسخه، اثر تصحیح زیادی دیده می‌شود و اثر کار نساخان، در آن دیده نمی‌شود.

فردا آینه‌نویس کا در پدربفته کردی  
سچا راز قدم پیش از جابی حقیقی

صفحه اول چند نکته حکمی و اندرز و هاشم‌نویسی جست‌وجوگریده که در آن به اعتمادالسلطنه هم اشاره دارد و عموماً مطالب این صفحه به روشنی خواندنی نیست. آغاز مطلب با ستایش خدا و سپس نعت پیامبر اسلام آغاز می‌شود و در پایان آن، به جایگاه و قرب حضرت حمزه در نزد پیامبر اشاره می‌شود.

خلیل آن حمزه را فراش دین گفت ز حق دین گسترد و کفر را رفت  
چنان وی نخل سحر و جن بر افکند لوا از حشم مرسل بیخ‌شان کند  
به همین شکل، مدح حمزه تا صفحه [f3v] ادامه دارد و از صفحه بعد، فهرست منظوم داستان صاحبقران‌نامه آغاز شده و تا [f9r] ادامه می‌یابد.

سراینده حمزه‌نامه با دیگر شعرا و آثار آنان آشنایی نسبی داشته و این امر را در جای‌جای اثر خود بازتاب داده است. تأثیر شاهنامه بر کار شاعر، بیش از سایر آثار فارسی است. این امر به دلیل روح حماسی حمزه‌نامه و خوانش آن با شاهنامه است:

ز فردوسی احوال شاهنامه تام ز اسد طوسی استاد باقی کلام  
ز رستم به سهراب شاهنامه قال به گرشاسب‌نامه ز گرشاسب حال  
آفریدم این حکایت من از آن از رسول بیش تا ختم نبی این در می‌ان  
عهد ختم المرسلین فردوسی است نظم نقل از فرس ز اسدی طوسی است...  
ختم عهد از حق به ختم المرسلین ختم زور از حمزه و حیدر به دین  
در بخشی از داستان، گسته‌م به حمزه گوشزد می‌کند که از بادیه به سرزمین کیان پای  
گذاشته‌ای:

کشکینه‌خوار و پشمی‌نه‌پوشی‌ات کردی فرامش، آمده این‌جا ز مکات

و این یادآور اشعار الحاقی منسوب به فردوسی در نسخ غیرمعتبر متأخر است که از شهرت و رواج ایران‌گرایی افراطی و حتی عرب‌ستیزی در هند دوره گورکانی گواهی می‌دهد که تحت تأثیر قرن‌ها فعالیت پارسیان و پیروان آذرکیوان و دساتیری‌ها رواج یافته بود. شاعر در ضمن داستان حمزه، گریزی به ماجرای رستم و سهراب شاهنامه می‌کند و سپس داستان رستم یک‌دست را با رستم دستان را می‌آورد. رستم یک‌دست، شخصیتی مستقل از رستم دستان است و در برخی حماسه‌های ایرانی (مانند شاهنامه کردی) بدان اشاره شده است. در متن اصلی حمزه‌نامه، گرشاسب یکی از شخصیت‌های داستان رستم یک‌دست است که در بیشتر بخش‌های متن، خط زده شده و با خط دیگری روی آن «برزو» نوشته‌اند. فردوسی به‌عنوان یک شاعر شاخص ادبیات فارسی، نه‌تنها برای سراینده صاحبقران‌نامه، بسیار مهم بود، بلکه ارج و منزلت فراوانی در دربار گورکانیان هند داشت و شاعر وصف می‌کند که چگونه، مجلس شاهنامه‌خوانی و بزرگداشت نوروز در محضر شاه اجرا می‌شده است. شاعر صاحبقران‌نامه، زبان فارسی را به عربی ترجیح می‌داده و در موارد متعددی، به

شعرای فارسی‌سرای اشاره کرده است. غیر از فردوسی، می‌توان اثرپذیری شاعر حمزه‌نامه از سعدی، حافظ، نظامی، مولوی، جامی، خاقانی، اسدی طوسی و همچنین تأثیر ادبیات حماسی سنسکریت را در منظومه مشاهده کرد؛ به‌طور مثال، لشکر میمون‌ها و جنگ حمزه با آنان، برگرفته از افسانه‌های هندی و بخش‌هایی از رامایین است. داستان‌های خیالی دیوان، پریان، اجنه و شیاطین در سرزمین شبه‌قاره همیشه رایج و مورد پسند بوده و کتاب‌های بسیاری در این‌باره و موضوعات علوم غریبه در آنجا نگاشته شده است. چنانکه می‌نماید، این کتاب‌ها نیز یکی از منابع داستان‌های ضمنی صاحبقران‌نامه بوده و شاعر در وصف دیوان، به یکی از آن‌ها اشاره می‌کند.

#### ۴. زمان و مکان نگارش و سراینده

در هیچ‌جای متن اشاره‌ای به زمان دقیق سرایش و یا کتابت نسخه به چشم نمی‌خورد و گویا سرایش این اثر با حمایت هیچ‌یک از دولتمردان و شهریاران هند نبوده است که ما بتوانیم تاریخ دقیق منظومه را با آن انطباق دهیم؛ اما در مواضع متعددی، وی زبان به تمجید و مدح شاهان و بزرگان گورکانی گشوده و بر طبق آن‌ها، می‌توان تاریخ فعالیت شاعر را احصاء نمود. اگر اعتمادالدوله (غیاث‌الدین محمد، مشهور به غیاث‌بیک) وزیر دربار اکبر و جهانگیر گورکانی را ممدوح شاعر بدانیم، باید فعالیت ادبی او را نیز در حوالی سال‌های ۱۰۳۱ق / ۱۶۲۲م یعنی زمان آغاز صدارت اعتمادالدوله قلمداد کنیم. این تاریخ تقریباً با آنچه در هامش صفحه [f12r] گفته شده، بیش از ۴۰ سال اختلاف دارد، اما ممکن است شاعر و اعتمادالدوله، در چند سال هم‌دوره بوده باشند:

نظم نثر این قصه صاحبقران نام این صاحبقران‌نامه از آن در سنه هجری الف و سبعین و ثلث\* نظم تصنیف و کتب خط تم سدس\*\* ذکر سال ۱۰۷۳ در این بیت و سال ۱۰۷۵ در بیتی دیگر، بیانگر آن است که شاعر بیش از دو سال در نظم حمزه‌نامه کوشیده است:

سنه یک هزار است و هفتاد و پنج ز هجرت هنوز است نو نقل‌سنج  
به بازار و برج\*\*\* و بنا آن حصار به سنگ است چون هفت جوش استوار  
این سال‌ها، مقارن با سال‌های پیری شاعر بوده است و می‌توان حدس زد که وی در جوانی اعتمادالدوله را دیده و یا دوران صدارت وی را درک کرده است:

ز ادب از دم طفل و برنایم زخامی مرا پخته تا پیری‌ام  
سراینده می‌گویند که در زمان حکومت اکبرشاه، در سن دوازده‌سالگی، ماجرای حمزه را از زبان نقلی شنیده است و زمانی که مشغول سرایش داستان است، ۷۴ سال دارد. سال‌های حکومت اکبرشاه بین ۹۴۶ تا ۱۰۱۵ قمری (۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵ میلادی) است. ما حتی اگر دوازده

\*. در آخر مصرع نوشته شده است: سنه ۱۰۷۳.

\*\* در آخر مصرع نوشته شده است: سنه ۱۰۷۶.

\*\*\* در اصل: برج.

سالگی شاعر را در آخرین سال حکومت اکبر بدانیم، باید او را در سال ۱۰۷۷ نیز مشغول سرودن منظومه بدانیم؛ بنابراین او حداقل از سال ۱۰۷۳ تا ۱۰۷۷ به مدت چهار سال در کار سرایش داستان حمزه بوده است و با توجه به اینکه از آغاز کار و فرجام آن نیز آگاهی در دست نداریم و سال‌های یادشده به صورت حداقلی حساب شده‌اند و طبیعی است که سال‌های کار وی، بسیار بیشتر از این بوده باشد. این سال‌ها با حکومت اورنگ زیب، ششمین پادشاه گورکانی هند هم‌زمان است که از سال‌های ۱۰۷۰ تا ۱۱۲۰ قمری (۱۶۵۸ تا ۱۷۰۷ میلادی) حکومت کرد:

مجمعل بگفته‌ایم درین نقل قصه‌خوان  
 در عهد شاه‌اکبر سن دوازده در  
 ازینست تا چهل سال هفتادوچارم الحال  
 معلوم تا به آخر خواننده چون بخواند  
 لفظاً به لفظ مضمون بیت و معنی ازوی به‌در  
 در نثر اگر نگفته از طرز جنگ گردان  
 از قصه به خردی نقل آن شنیدم اول  
 ما تابع کتب، سخن از عالمان کنند  
 در اثنای متن، سراینده از دو شاعر با تخلص «معصوم» نام برده است:

دو معصوم بودند در این زمان یکی هندی و کابلی دیگر آن  
 بهادر به لاهور مشهور این قصه‌خوان به عهد جهانگیر در اگره از اکبر آن  
 احتمال دارد منظور سراینده صاحبقران‌نامه از یکی از «دو معصوم»، همانند نظامی عروضی که  
 ادبای همانام خود را می‌شمارد، خود وی بوده باشد. وی ادعا دارد که از نسل سادات است  
 و گاهی دم از تشیع نیز میزند. می‌گوید که پدر یا پدر پدرش به نام «شهبازخان» از امرای  
 دربار اکبرشاه بوده است. اشاره وی به نقیب‌خان مورخ\*\*\*، چندان دقیق و روشن نیست و  
 معلوم نیست که شاعر، او را جزو اسلاف خود برمی‌شمارد یا خیر:

به شاه اکبر است از مورخ خبر به تحقیق نسل قرشیم پدر  
 ز شاه اکبرش نام شهبازخان است که در سلک امراش امرا کلانست  
 به نسل تمور ملک شاهی تا شرق و غرب ز اعجاز احمد حدش تاکنون غیر حرب  
 شه ملک روم و ز شاه فرنگ چو عهد تیمور تاکنون صلح رنگ

\* کاملاً مفهوم نیست.

\*\* کلمه «بدر» در آخر هر دو مصرع بعداً افزوده شده است.

\*\*\* میر غیاث الدین علی بن میر عبد اللطیف بن میر یحیی سیفی حسنی قزوینی، مشهور به نقیب‌خان، رویدادهای سال اول رحلت را در تاریخ الفی نوشته است. با اینکه به گفته شیخ ابو الفضل ناگوری وی «در هند به تشیع زبانزد روزگار بود و در عراق به تسنن». (تسوی [و دیگران]، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹).

زعه‌دی که بسته است شاهی صفی به شاهان ایران به توران کفی  
نقیب‌خان چو مورخ کتاب دیده سر بگفته سی‌وسه کرسی نسب‌نامه ز سر

### ۵. خاستگاه و منشأ اثر

سراینده حمزه‌نامه، در کار خود، هم از نسخ منشور حمزه‌نامه و رموز حمزه و امثال آن بهره برده و هم از نقل‌های شفاهی قصه‌خوانانی استفاده کرده که به حمزه‌خوانی اشتغال داشته‌اند. وی بارها به منبع کتبی یا شفاهی گفتار خود اشاره کرده و در جاهایی نیز نقل‌قول متفاوت ماجرا را نیز ذکر کرده است:

روایت دگر هست در نثر و از قصه‌خوان که یک‌جا به مسند امیر است و نوشیروان و هر جا که نیاز می‌دیده، خود در تنقیح داستان کوشیده است. شاعر تصریح می‌کند که در برخی جاها قصه را به خواست خود ویراسته است:

ز راویان به روایت که قصه‌خوان گفت نیست ولی به قصه روایت دگر ز نثر نظم گزین است  
نسخه‌های منشور بسیاری از حمزه‌نامه با نام‌هایی کم‌وبیش متفاوت وجود داشته و احتمالاً هر کدام از آن‌ها که در ایران بوده به هند نیز راه پیدا می‌کرده است. سراینده اشاره می‌کند که یکی از مراجع وی، حمزه‌نامه‌ای مکتوب بوده است، ولی مشخصات دقیق آن را بیان نمی‌کند:

از راوی نثر آوریدم به نظم چو برده عمر تاج لندهور عزم  
به نثر کتاب است در خط به جا از قرار سخن به واقع مقدم مؤخر شود قصه‌خوان در سخن  
نوشتم به خط نقلی از داستان ندانیم غیب از سخن قصه‌خوان  
به جز حق نداند سخن کس از پیش و کم سخن از سخن‌آفریننده والله اعلم  
چون گفته راویان ره اخبار نقل آن نثرش ز فرش در کتب این نظم عقل خوان  
تقریر ناقلان ز روایت به قصه ز آن تحریر نقل دفتر هر عهد دیده خوان  
نقل مجمل ز قصه‌خوان جز این است متفق نقل تاریخ این است  
گفته است قصه‌خوان دو روایت ز داستان کان مثل قلزمی است کزان چشم‌ها روان  
دیده سبق شد از سفری و کوهسار گویا آشنا به دل از بحر و مرغزار  
و سپس در ادامه آن، هر دو روایت را ذکر می‌کند:

قولی ز قصه‌خوان ولایت که گفته آن در عهد شاه اکبر از امر است بزم از آن  
پیش از نبی نبوده مسلمان جز از حرم هر شهر بوده دین مکر از مرسل امم

[در راه تصوف] الله بس است و ماسوی الله هوس ترتیب به نثر قصه‌خوان، مقدم و مؤخر به نفس

ذکر نام «صاحبقران‌نامه» در بخش‌های مختلف منظومه، امکان تشخیص منبع منشور را میسر

نمی‌سازد. صاحبقران‌نامه، یکی از چندین و چند نام سرگذشت‌های حمزه است که شاعر برای این اثر خود برگزیده است؛ اما چنین به نظر می‌رسد که وی مشابهت‌هایی بین حمزه‌نامه مورد استناد خود و خاورنامه می‌دیده یا اینکه یکی از راویان شفاهی در بین داستان دلاوری‌های حمزه به داستان‌های خاورنامه نیز گریزی می‌زده است:

راوی از صاحبقران‌نامه به نقل از علی عباس خاورنامه نقل شب آینه دو بزم دفع از گزند سحر طبل که آینه اسکندرند ز اسکندر آینه و جام جم ز شاه و امیر از صدا طبل هم به خاورنامه در نظم است ذکرش به دیده نور و پاکی دل ز فکرش بیشترین تأکید شاعر بر منبع شفاهی اثر خود است و پیوسته به روایت قصه‌خوانان می‌پردازد. از بین قصه‌خوانان مختلف، شخصی به نام «حاجی قاسم» سهم بزرگی در تدوین این منظومه داشته است. سراینده در چندین جای حمزه‌نامه از او نام برده است. در دوره‌ای که شاعر مشغول به نظم‌آوردن داستان حمزه‌نامه بوده، روش‌های نقالی این داستان به بلوغ خود رسیده بوده است و چنان‌که نویسنده طراز الاخبار بدان اشاره کرده است، روش‌های متفاوتی برای نقالی آن وجود داشته است:

دو قسم است این قصه گفتیم پیش یکی طرز گفتن، دگر خط کیش نقالان چیره‌دست در مجالس حاضر می‌شده و با آب‌وتاب بسیار، داستان را تعریف می‌کرده و در حین انجام کار خود با حرکات ویژه‌ای حاضران را به وجد می‌آورده‌اند:

در اینجا به هم قصه‌خوان زد دو دست که هوش از تغافل صدا سمع هست  
در اینجا به هم قصه‌خوان زن دو کف که لندهور و حمزه مقابل به صف  
به احتمال زیاد، شاعر در همین جمع‌ها حاضر می‌شده و داستان را می‌نوشته است. از خلال برخی ابیات چنین برمی‌آید که وی گاهی در مقام یکی از این نقالان حاضر می‌شده و داستان را به صورت نظم و فی‌البداهه انشا می‌کرده است و دیگران آن‌ها را ضبط و ثبت می‌نموده‌اند:

ختم حال از بیانش شد اینجا باقی داستان دگر فردا...  
چو ختم از سخن روز شد داستان ز باقیست فردا دگر باستان

## ۶. ارزش‌های زبانی و ادبی منظومه

با اینکه شعر صاحبقران‌نامه، از ویژگی‌های بلاغی یک شعر ممتاز فارسی، تقریباً تهی است، اما در بین سطور منظومه می‌توان به شمار زیادی از ساخت‌های زبانی یا ترکیبات حاوی جنبه‌های تصویری بدیع و امثال و حکم ناشناخته و نکات تاریخی و ادبی برخورد که از چند جنبه، مهم است: اول اینکه از حیث نمایش جنبه‌های مغفول فرهنگی - آیینی

و اجتماعی جوامع مسلمان و فارسی‌زبان در شبه‌قاره؛ دوم از جهت توصیف بخشی از ساخت‌های بلاغی جدید و روشن کردن برخی زوایای ناشناخته در زبان فارسی و سوم برای رفع بعضی ابهامات لغوی و ادبی در پیکره عام واژگانی زبان فارسی راهگشا خواهد بود.

## ۱-۶. تحلیل پیکره واژگانی صاحبقران‌نامه

### ۱-۱-۶. فارسی عامیانه

این متن از حیث کاربرد امثال و حکم و ترکیبات منحصر به فرد و حفظ محتوای فرهنگی و آیینی در ضمن مضامین ادبی، بسیار غنی است. برای نمونه درجایی، به تراشیدن موی سر در سوگ، علاوه بر کلاه برداشتن در میان اشراف و بزرگان اشاره کرده است:

به بارگه همه شاه و گُرد برهنه‌سر      امیر دیده همه سربرهنه واهمه‌سر  
که گفته ماتم مهری‌نگار نوشیروان است      امیر حمزه چو شه سربرهنه کرده چنان است  
از عصر باستان شکل‌هایی از آیین تراشیدن موی یا بریدن گیسو در سوگ در ایران رایج بوده و در شاهنامه نیز بازتاب یافته است:

همه بندگان موی کردند باز      فریگیس مشکین کمند دراز  
برید و میان را به گیسو بست      به فندق گل و ارغوان را بخت  
سر ماهرویان گسسته کمند      خراشیده روی و بمانده نژند  
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۲/۳۵۹-۲۲۹۷-۲۲۹۹)

یا اصطلاح غریب «سرفراز زن»، به معنی زن محترم و نجیب و دارای پیوند قانونی است که برگرفته از اصطلاح «پادشازن» (پادشاه زن) در فقه زرتشتی بوده و اصطلاحی برای اطلاق به زنی دارای حقوق اجتماعی کامل (برابر با مردان) است:

سعدان گفته گر تو کنی نسبتش به من      از جمله بی‌گمانش کنم سرفراز زن  
صاحبقران‌نامه در استفاده از بستر واژگانی زبان فارسی در دوران اوج آن در هند تشخیص دارد، چون بسیاری از معمول‌ترین و روزمره‌ترین این واژه‌ها را در خود حفظ کرده است. برخی از این واژه‌ها به سطح محاوره‌ای زبان فارسی در شبه‌قاره تعلق دارد؛ واژه‌هایی مثل آسپاشور (آسیابان)، چراغ‌خبر (چراغی که برای خبر دادن در محلی افروزند)، سهیلی (منشأ آن معلوم نیست و در اینجا به معنی خدمتکار و نوکر است)، کله‌مرغ (که در دو جا در مقام دشنام و تخفیف آمده است)، شامیانه (خیمه بزرگ سرپهن زمستانی و چتر آفتابگردان تابستانی)، کباب حسینی (نوعی کباب).

بابا (عنوانی رایج در سده‌های گذشته که در هند کاربردی معادل عنوان «استاد» یا «اوستا» در فارسی امروز داشته است)، خُسر (پدرزن)، خُسر بوره (برادرزن) و دادر (برادر به لهجه مردم ماوراءالنهر) کاربرد بقاء فارسی (پ) نیز در واژه‌هایی چون اسپ (اسب) و سرپ

(سرب) قابل توجه است.

علاوه بر حفظ اشکال معمول و روزمره زبان عامه، که محتوی ریخت‌های زبانی آشنا در زبان زمانه است، این متن حاوی مقادیر قابل توجهی از واژه‌ها و ترکیبات نامعهد زبانی (در معنا یا ساخت) است که بعضاً بافت تصویری تازه‌ای را آشکار می‌کند که همچنان مبتنی بر زبان عامه‌ای است که به انتزاع گرویده است. از آن جمله می‌توان به دریاگیر اشاره کرد که نه به معنی امروزی کسی که دچار حالت دریاگرفتگی شده باشد، بلکه به معنی بزرگی و عظمتی است که در دریا نمی‌گنجد و مشتق از عبارت «دریا گرفتن» آمده است و دریاگیر کسی است که عظمتش دریا را پُر می‌کند (معنایی مشابه جاگیر). رنگ‌خیز نیز به معنی دارای تلون، جمال و پُر آب و رنگ آمده است. همچنین گردوار که در فرهنگ‌ها به معنای عمل پاسبانی و شبگردی و تفتیش و مشتق از گردواری، از حاصل مصدر «گرد» به کار رفته است (دهخدا)، اما شاعر آن را در معنای پهلوان‌صفت و دارای منش و کنش و گویش (سبک سخنوری) گردان آورده است، کاربردی که می‌تواند از ساخت گرد گردیدن به معنی چرخیدن در اطراف و پاس دادن ناشی شده باشد و می‌تواند حاکی از نقش این طایفه در محافظت از شهر بوده باشد؛ همچنین احتمال دارد، این لغت، گردوار بوده باشد؛ قید یا صفتی که در فرهنگ فارسی عمید، قدیمی و به معنای «پهلوان‌وار، مانند پهلوان و به‌روش پهلوانان» درج شده است.

#### ۶-۱-۲. واژگان هندی

بخشی از سطح واژگانی متن نیز لغات و عبارات هندی و سنسکریت است. الفاظی چون بانس (برگرفته از لفظ سانسکریت بانسری به معنی نی خیزران؛ ر.ک: میرزاخانسی بن فخرالدین محمد، ۱۳۵۴: ۳۴۷)، بدهل (با دال چهارنقطه هندی اسم ثمر درختی هندی است که مشهور به برهل با راء چهارنقطه هندی نیز هست؛ ر.ک: عقیلی علوی شیرازی، ۱۹۱۳: ۳۹۶)، جوکی (برگرفته از کلمه سنسکریت یوگی. اهل سلوک، سالک و عامل ذکر که ضبط حواس و حبس دم و... را می‌داند؛ ر.ک: تاراچند، جلالی نائینی، ۲۵۳۶: ۵۷۱)، بکاول (بقاول یا بوکاول، به معنی بزرگ و ریش سفید مطبخ یا خوان‌سالار) و واژه مترادف آن باورچی (در لغت خوارزم [نقل از دهخدا] به معنی چاشنی‌گیر بوده، در هندوستان به معنی داروغه مطبخ و کسی که اطعمه را در باورچی‌خانه پیش امرا و سلاطین قسمت کند، مستعمل بوده است)، چبوتره و چوتره (برگرفته از کلمه «چوتره» مربعی است که آن را سکه (سکو) گویند و به قدر نیم گز یا بیشتر از زمین ارتفاع دارد و در باغ‌ها و خانه‌ها می‌سازند. به عقیده دهخدا چبوتره هندی و فارسی آن چوتره است)، تُنکُل (احتمالاً به معنی تنسوق و تکه طلا و جواهر استفاده شده است. معنی دقیق آن یافت نشد)، پهر (یک حصه از چهار حصه روز و چهار حصه شب در تداول مردم هندوستان بوده است. اصل واژه، هندی و مشتق از سانسکریت پهر، مقیاس یا واحدی از زمان تقریباً معادل سه ساعت و مساوی ۶ و یا ۷ نادیکا یا یک هشتم شبانه‌روز و واحدی از زمان معادل ۳ ساعت است (ر.ک:



تاراجند، جلالی نائینی، ۲۵۳۶: ۵۶۱)، جساوول و جاسوول (صورت دیگری از شکل رایج کلمه جساوول و یساوول و به معنی سواری است که ملازم امرا و رجال بزرگ و مأمور تشریفات درباری به‌طور عام است)، پان [نوعی برگ سبز که همراه با چند ادویه، جویده و خورده می‌شود و آن را تنبول و تانبول نیز می‌گویند «یا رنگ مهاور پای معشوقه و پیک پان لب اوست که به پیشانی چشم تو رسیده» میرزاخان بن فخرالدین محمد، ۱۳۵۴: ۲۶۸ و ۵۶۸]، انکل اصلم (احتمالاً نامی هندی است)، توره (به هندی کم را گویند که در مقابل بسیار و مأخوذ از هندی کم و اندک و قلیل است)، سیوتی [نسرین را به هندی سیوتی نامند (رک: عقیلی علوی شیرازی، ۱۹۱۳: ۱۶۶۹)]، کتهل (نوعی میوه هندی)، کنیله (نام گیاهی که در مداوای فیل‌ها به کار می‌رفته است)، لک (صدهزار)، ناریل (نارجیل)، نه‌بهر (یک نهم بروج در علم احکام نجوم که به هندی آن را نوبهر گویند. در اصطلاح احکامیان تقسیم هر برج است به نه قسمت و دادن هر یک از آن قسمت‌ها را به کوبی از کواکب، نقل از دهخدا)، نیله (عصاره نیل)، کنبل (سخت و درشت).

## ۲-۶. سبک شخصی شاعر و وفور ترکیبات بر ساخته

شاعر علاقه وافری به ساخت واژه‌های جدید و توانایی زیادی در این کار داشته است و گویا کلمات و عبارات موجود را برآورده کننده منظور و وافی به مقصود خود نمی‌دیده است. گروه نخست از واژه‌های بر ساخته، اسامی صوت هستند که بسیاری از آن‌ها در فارسی موجودند و قاعده مشخصی برای ساخت آن‌ها وجود ندارد؛ گروه دوم، واژه‌هایی هستند که به احتمال زیاد برای نخستین بار توسط وی ساخته شده‌اند یا اگر توسط شخصی پیش از وی نیز به‌کاربرده شده باشد، چندان آشنا و مستعمل نبوده است. برخی از این کلمات بر ساخته نظیر جنگ‌زده، ورزشگاه، ورزش کشتی، سور زیست و... جالب توجه هستند، از این نظر که پس از گذشت چند سده از روزگار وی، در دوره کنونی، به مقتضیات زمان، دگرباره ساخته و رایج گردیده‌اند و گروه سوم از واژه‌ها بر ساخته شاعر، واژگانی هستند که پیش‌ازین نیز در ادبیات فارسی وجود داشتند، اما شاعر، آن‌ها را در معنایی غیر از معنای رایج آن‌ها به کار برده است.

### ۱-۲-۶. اسامی صوت

جرنگاجرنگ، جگر جگر، چرقاچرق، چرم جرم چکاچاک، شرقاشرق، شریاشرپ، شپاشاپ، شپاشپ، دُرم دُرم، گُرم گُرم، درنگادرنگ، طرقاترق، طُرم طُرم، قلقل (آواز ریختن شراب)، هیهی .

## ۲-۲-۶. واژه‌ها و عباراتی که احتمالاً توسط شاعر ساخته شده‌اند

ایلچی‌پذیر، تلقین‌پذیر، سلدپذیر، صحت‌پذیر، فرحت‌پذیر، قوت‌پذیر، مردم‌پذیر، ملهم‌پذیر، ورزش‌پذیر، وضو‌پذیر، چارصدا فکن: حریف چهارصد مرد، حشم‌کش: حشم به معنی مال و خدمتکار است، اسپ‌آوری، زخم‌جو: کین‌توز، آتش‌فشار: آتش‌فشان، آتش‌افکن، باج‌ده، بافر، بُردآور: پیروزگر، برف‌بار، بزم‌گیر: میهمان از بزم گرفتن، جشن

گرفتن، به کردن: به لحظه‌ای کوتاه که در آن حرف «ب» ادا شود. به یک «به کردن»: به به کردنی زخم شد دستگیر، بیان گو، پاره‌دوز، پراينده: پرنده، پرش کننده، پزیده: پخته، پناه‌گیر، پناه‌گیرنده، تگرگ‌افکن، تماشاظر، تماشه‌گیر و تماشاانگه: تماشاکننده، جاگیر: جای‌گیرنده، بیتوته‌کننده، جرم‌گو: اعتراف‌کننده به جرم، جمع‌خاطر: خاطر جمع، جنگانده: جنگنده، جنگ‌زده: کسی که آسیب جنگ بر وی وارد آید، دزدفن: دزد، کسی که به فنون دزدی آشنا باشد، دغا طرز پیش [ / پیشه]: آن کس که حيله‌گری پیش گیرد، داغ‌نه: آن‌که داغ نهد، دانانده: داننده، دانا، دواینده: دونده، قبرشور: شوینده قبر و مزار، قلعه‌بُرد: گیرنده قلعه، فاتح قلعه، کی‌کیش، به کیش و آیین کیانیان، زرتشتی، کشتی‌گر / کشتی‌گیر، کشتی‌گه: میدان کشتی‌گیری، کشتی‌گیر، کفرخیز: حالت و رفتاری که از آن کفر و شرک برخیزد، گریش: گریستن، گروه‌گروه: گروه‌های بسیار، گروه در گروه، لرزه‌جان، لرزه‌وش: در حال لرزش، لمعه‌سانو لمعه‌گر: درخشان، مانند لمعه پرتوافشان، مبارز طلب: مبارزگر [= مبارزه‌گر] مبارز، مردم‌پذیر: پذیرای عموم، مست‌وار: همانند مستان، مطربار: بارش باران، معجزحشم: دارای ثروت و حشمت الهی، مغلوبه‌دار: پیروزگر، مغلوب‌کننده، مغلوبه‌گیر: پیروزگر، مغلوب‌کننده، منع‌گر: مانع، ممانعت‌کننده، مهمان‌طور: به طرز و آداب میهمانان، نامه‌گیر، هراسنده‌گر: هراسنده، هراس‌آور، خوش‌نماسیر: دارای حرکات زیبا در حال رفتن، خوش‌نواز: نوازنده ماهر و چیره‌دست، رزم‌گر: رزم‌کار، رزم‌گیر: پیروز در رزم، سایه‌گیر: جایی را گویند که سایه گرفته باشد، سرخیره: خیره‌سر، سرسان: محرف سرسام، سوز زیست (شادی‌زندگانی، کامیاب‌زندگی)، سیروار: در حال سیر و گذار، شاخستان: درختستان، شرح‌گر: شرح‌کننده، صداکش: فریادزن، دادزن، صیدساز: شکارکننده، صیدگیر: شکارگیر، طرف‌افکنان: از صحنه بیرون کردن، به یک جانب افکندن، طلب‌پناه: پناه‌گیرنده، عجز خند: خنده از روی درماندگی، عریضه‌نما: نمودن عریضه، عرضه کردن عریضه خود، عیش‌گاه، کوه‌بار: بارشی که بر کوه فرو می‌آید، گردسان: همانند گردها و پهلوانان، ورزش کشتی (که را ورزش کشتی اندر سر است؟)، ورزش‌گه: وصف‌گو، یک‌رنگ: دارای رنگ برتر، یل‌وضع، پهلوان‌صفت، یونان‌شهر: کشور یونان، عبارتی برساخته در برابر «ایران‌شهر»، اسلام‌گیر: اسلام‌آورنده، پرگیر، پروازش: پرواز کردن، جان‌کاست، آینه‌گیر، چرم‌گیر: احتمالاً از مفاهیم برساخته شاعر است که برای نشان دادن تندرستی و سلامت ظاهر و پوست بیمار به کار برده است، سنگ‌تاز: با سنگ هجوم آوردن، سنگ‌پرانی.

### ۳-۶. اصطلاحات و الفاظ خاص دوره سرایش منظومه با کارکرد عمومی

این دسته از کلمات، عموماً دوره خاصی از تاریخ زبان فارسی را در برنمی‌گیرند. ولی به نظر می‌رسد بیشتر آن‌ها، لغات و عباراتی هستند که در اشعار فارسی سرایان شبه‌قاره وجود داشته‌اند و نمونه‌های مشابهش در دیگر منابع فارسی هند یافت شده است. نمونه‌های این بخش در سبک دوره منظومه شامل موارد ذیل است:

ابوالباد چرخ: جهان، اسپک: خیمه کلان، انگیز: برانگیختن، بادسان، بادمهره: مهره مار، بادوار،

بارگاه کیسی: بارگاه کیانی، برپردن، برفزودن، بغل‌گیری: نام داو از کشتی، بلیج: قدر. اندازه. مقدار. وجب، بندگیر، بندویست، بغرا آشی منسوب به بغراخان یکی از خوانین پادشاه خوارزم. (دهخدا)، بهرام‌وش، پرپوش، پری‌صورت، پاو: شستن و پاکیزه کردن)، پرچه: تکه، قطعه و پارچه، پشتاره: مخفف پشتواره است و آن مقداری باشد از هر چیز که به پشت توان برداشت. پشتیان. پشتیوان (دهخدا)، پشک: پشگ، پشکل، فضلۀ گوسفند، پلاوش: نام گونه‌ای غذا و خوراکی، پلاو، پلو، پلک: به معنی آویخته، پودنه: قسمی گیاه معطر از احرار بقول شبیه به نعناع در تداول امروزی، پوز: پیرامون دهان، پوزه، پیراهن کاغذی / کاغذین پیراهن / کاغذین جامه: کنایه از روشنایی صبح و شعاع آفتاب، پیکه: پیک، سفیر، تاج هفتاد و دو کنگره، تیره: طبل، جریده رفتن: تنها رفتن، یکه رفتن، توشه‌خانه: انبار ذخیره، تیربار، دستارخوان / دسترخوان: سفره دراز و چهارگوشه، دستانه: دست برنجن. النگو، دنگ: احمق و بی‌هوش، جهر / جهره: چرخ‌ی باشد که جولاهگان به آن ریسمان در ماشوره پیچند. (دهخدا)، جیغه: زیوری مرصع که سلاطین و امراء بر سر زنند، چارقب: پوشش مخصوص سلاطین توران، نوعی از لباس امراء (غیاث، نقل از دهخدا)، چمچه: قاشق و کفگیر کوچک، خَپ: خاموشی، جَه: جهنده، خشو: خرما، بد به کارنیامدنی، ساریخ: نوعی از سلاح، سپرز: عنصری است که به عربی طحال گویند، سخته: سنجیده و به وزن در آمده، دوال‌پایه: دوال‌پا، در افسانه‌های ایرانی مردمانی موهوم و خرافی که تن آدمی دارند و پایی چون دوال، دراز و پیچنده که چون در بیابان کسی را ببینند با اظهار ماندگی و بیماری بر پشت او جهند و دوال‌ها را که به منزله پاهای آنان است بر کمر او استوار پیچند و دیگر فرونیانند و نان و آب خود از مرکوب خویش طلبند (دهخدا)، دیره: به معنی اردوگاه باشد، چنان‌که در تاریخ فیروزشاهی آمده است (شمس‌سراج عقیف، ۱۳۸۵: ۱۱۸)، دیو مُغل: مغول دیومانند، تشبیه مغولان به دیو و اهریمن و تکفیرشان در منابع بسیاری دیده می‌شود. از جمله یاقوت حموی در معجم البدان آنان را «کفار دیوسیرت» و ماتیو پاریس، از تاریخ‌نویسان سده سیزده میلادی، آنان را طایفه‌ای ملعون از نژاد اهریمن خوانده‌اند (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۹، ۲۳). ریشاله: غذایی از پنیر و شیر، زمین‌دوز: نوعی از خیمه، شکر رنگ، شهرگ: مخفف شاه‌رگ، شید: زرق و سالوسی و ساختگی، غرفه مهر: محل عشق و سرای محبت، غرنباده: در حال غرنبیدن (آواز در گلو پیچیدن و شور کردن و فریاد و غوغا نمودن)، غلچه: غلچه به معنی روستایی است که به قومی از نژاد ایرانی ساکن افغانستان اطلاق می‌شود، رند و اوباش، فن زدن: به کار بردن فن و روشی خاص، فند: مکر و حيله. صورتی از فن عربی نیست، بلکه صورتی از بند است، مکر و حيله و ترفند، فیل‌گیر: آن‌که پیل را گیرد و رام کند، قابو: فرصت، قابو یافتن: فرصت یافتن، قدآوری: راهبر فیل‌سواران که بیرون لشکر باشند، قمقام: مهتر، مهتر بسیار عطا، قنطوره: آویزه‌های زینتی که بر سرای‌ها و کاخ‌ها می‌آویخته‌اند، قوت‌پز: غذاپز، کارفرما، کَبش: گوسفند دوساله یا چهارساله، کوتک / کتک: چوبدست قلندران، کجگاه: برآمدگی کمر حیوان، کُرت‌پوش: پیراهن و معرب آن

قرطه است و به عربی قمیص گویند، کشت کار، کُشک: مخفف کوشک، کشکینه خوار: آن که نان جو می خورد، کلمه گفتن: کلمه در حمزه نامه به معنی مطلق کلمه الله یا تقلین لاله الا الله آمده که برگرفته از آیه قرآنی «و جعلها کلمه باقیه» (سوره زخرف، آیه ۲۸) است. گیسوبریده: گیس بریده. کنایه از زن بی حیا، لنگبره: قسمی از آش است که از آرد گندم می سازند و بر ران نهاده مثل رسن می تابند و بریان کرده در گوشت می پزند، مله: قسمی پارچه شبیه به کرباس. نسیجی از پنبه شبیه به کرباس. نام قسمی پارچه خاکی رنگ بوده است (دهخدا)، مهرچهر: دارای رخساری چون آفتاب، نان پز، کنکور: مخفف کنگره، کنگره/کنگوره: کنگره، بخشی از برج و بارو و بنا می باشد که نگهبانان از آن جا به دیده بانان پر دازند، گهلرزه: زمین لرزه، کومک: کمک، نکوپرور: به نیکویی پرورده شده، نمشک: شیری را گویند که از پستان گوسفند و گاو بر دوغ و ماست بدوشند، هندو ولایت: ولایت هندوان، سرزمین هند، هوش شدن: مردن، واشدن، وانگریستن، وانمودن، ورزش کردن، یخنی، به معنی پخته، خیره چشم: بیشرم، داب: شأن و شوکت و خودنمائی، دانه ریز، داه: کنیزک، دنبگ: در تداول عامه، سخت احمق. بی مغز، شتالنگ: استخوانی باشد که در میان بندگاه پا و ساق واقع است، شق: مصحف شیخ. مغلوپ شیخ، راست و سخت، شق و رق، جوهری: گوهرشناس، فیلسوفی: فیلسوف بودن (بای مصدری)، نجومی: ستاره شناس، نوسبز، نوبر، تازه رسته، نیک پز.

#### ۶-۴. کاربرد واژه های ترکی و مغولی با رویکرد حماسی

در صاحبقران نامه، تعداد زیادی کلمات ترکی و مغولی دیده می شود که برخی از آن ها لغات مهجور و فراموش شده هستند. گورکانیان هند، به رغم فرهنگ غنی ایرانی و عشق به زبان فارسی، به تبار مغولی - ترکی خود نیز می بالیدند. به احتمال زیاد، بسیاری از کلمات مورد نظر، در اردو و سپاه آنان کاربرد داشته و شاعر بنا به محتوای حماسی داستان خود، از آن ها استفاده کرده است.

تُرک ترتیب و انتظام و ضابطه لشکر، قبرغه: دنده، استخوان پهلوی و دنده (دهخدا)، قبرغه خیز: برخیزنده از پهلوی، قچقار: جُغار، گوسفند پروار گشنی (همان)، چنداول: مأخوذ از ترکی، گروه و فوجی را گویند که برای حفاظت لشکر از پس لشکر به راه رود و بر خلاف هراول که پیشاهنگ است، پساهنگ است. به ترکی به معنی ساقه لشکر نیز هست که به فارسی بدان دمدار می گفتند. (همان)، جرانغار متضاد برانغار و به معنی دست چپ است که در فرهنگ و صاف به شکل جوانغار ضبط شده است (عبدالله بن فضل الله، ۱۳۶۹: ۶۷۴)، ولی احتمالاً همین شکل موجود در متن درست است، چری یا چریک: لشکری را گویند که از ولایت های دیگر به مدد لشکری بفرستند و آداب مشق جنگ را نیاموخته باشد، یراق: سلاح، اسلحه سپاه مثل شمشیر و سپر و تیر و کمان و...، یرق پوش: لباس رزم پوشیده، یرق خانه: اسلحه خانه، یزنه: شوهر خواهر، یسول: مخفف یساوول یا یساور، سواری است که ملازم امرا و رجال بزرگ باشد، هراول: فوجی که از همه پیش و پیشاهنگ باشد، قروط: قروت،

چیزی است که دوغ را جوش دهند تا بسته شود، باز به دست بر هم زنند ترش‌تر گردد و به خورد یوز دهند تا دفع صفرای وی کند، قلغ: خدمتکار باشد: اسم به اسم به شماره درآمدند نوکر و قلغچی و خدمتکار و ساربان و مردم اردو بازار و سایر مردم هرزه‌کار که از هر الکا و ولایت در اردو فراهم آمده بودند از حیز شمار بودند (اسکندربیک‌ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲: ۶۲۱) و در بهای آن جمله متاع‌ها زر و نقره بدهند و آن همه تافته خام را «قلغی» سازند که باب شرف هند است و هندیان مشرق همه «قلغی» پوشند (خطائی، ۱۳۷۲: ۱۱۹)، قلیج: به معنی شمشیر، قور: کمر بند. مخفف قوران به معنی سلاح، کنکش: کنگاج است که صلاح و مصلحت و مشورت باشد و به این معنی با سین (کنگاس) هم آمده است. کنگاج: مشورت و صلاح پرسی و این لفظ ترکی است (دهخدا)، کندلان: نوعی از خیمه را گویند و بعضی این لغت را ترکی می‌دانند (همان)، کنکش: مخفف کنکاش، مچلکه: لفظی است ترکی به معنی عهدنامه (همان)، ایلچی (فرسته): پیام‌گزار و رسول، برانگار به مغولی طرف راست باشد (عبدالله بن فضل‌الله، ۱۳۶۹: ۶۶۷)، چکمک: در ترکی محاوره‌ای امروز، معنی کشیدن می‌دهد، ولی در متن صاحبقران‌نامه معنی آن معلوم نشد، تُتُق: چادر و پرده بزرگ، قُرُق: ممانعت، تعرض، مزاحمت و بازداشت.

#### ۷. نتیجه‌گیری

منظومه تک‌نسخه‌ای صاحبقران‌نامه از یک سو منبع ارزشمندی برای مطالعه ادبیات عامیانه است که در آن می‌توان تفاوت‌هایی اندک با داستان‌های حمزه‌نامه‌ها را دید که برخی از آن‌ها ناشی از روایت‌های فردی (ساختگی) و برخی نیز برآمده از فرهنگ و ادبیات هند دوره گورکانی هستند؛ از دیگر سو، نمونه نادری از هنجار متفاوت کاربرد زبان فارسی در میان شاعرانی در هند است که در اوج رواج زبان فارسی در هند، زبان فارسی، زبان دوم آن‌ها بوده است. تلفظ دشوار و متفاوت واژه‌ها در زبان شاعر و هنجار عروضی شعر که بیشتر به عروض کهن سنسکریت شباهت دارد، کلید خوانش منظومه است که اگر بدان مجهز نباشیم با منظومه مغلوط و مبهمی از حیث موسیقایی مواجه شویم. تلاش برای کشف ساختار موسیقایی منظومه، دانش ما را درباره شعر فارسی در هند متحول خواهد کرد. گذشته از آن، صاحبقران‌نامه دارای برخی نکات و اعلام تاریخی است که می‌توان از آن‌ها برای حصول نتیجه مؤثرتر، در مطالعه سایر منابع ادبی و تاریخی مرتبط سود جست. از حیث اجتماعی نیز گزارش‌های سودمندی از محافل و جلسات شاهنامه‌خوانی و قصه‌خوانی در دربار گورکانی دارد که بسیار ارزشمند است. ارزش و اهمیت دیگر صاحبقران‌نامه، غنای واژگانی آن است. در این منظومه، نه تنها می‌توان واژه‌ها و عبارات مهجور و نادر فارسی، هندی، سنسکریت، ترکی و مغولی را یافت، بلکه می‌توان ده‌ها واژه و عبارت برساخته شاعر را دید که شاعر بنا به ذوق و مهارت ادبی خود ساخته است. با این توصیف، بسیار شایسته خواهد بود که این اثر، در آینده به زیور طبع آراسته شود و در اختیار پژوهشگران و دوستداران ادب فارسی قرار گیرد.

## کتابنامه

### قرآن مجید

- اسکندر بیگ ترکمان. (۱۳۵۰). *تاریخ عالم آرای عباسی*. تهران: امیرکبیر.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۷۹). *تاریخ مغول*. چاپ هفتم. تهران: امیرکبیر.
- خطائی، علی اکبر. (۱۳۷۲). *خطای نامه؛ شرح مشاهدات سید علی اکبر خطائی معاصر شاه اسماعیل صفوی در سرزمین چین*. سفرنامه چین: روزنامه چه خواجه غیاث الدین نقاش ایلچی بایستقر میرزا. به کوشش ایرج افشار. تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۸). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. ۲ ج. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۶). *لغت نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- شعار، جعفر [مصحح] (۱۳۴۷). *قصه حمزه (حمزه نامه)*. تهران: دانشگاه تهران.
- شفتی بیدآبادی، محمدباقر بن محمدتقی (بی تا). *تحفه الابرار الملتقط من آثار الائمة الاطهار (نسخه دستنویس)*. کاتب محمدابراهیم ابن آقا محمدتقی. شماره کتابشناسی ملی: ف ۴۳۴۶/۱.
- شمس، سراج عقیف. (۱۳۸۵). *تاریخ فیروزشاهی*. تصحیح ولایت حسین. تهران: نشر اساطیر.
- صاحبقران نامه. (سراینده ناشناس). کتابخانه ملی پاریس. شماره 279 Persian.
- صدر، محمد. (۱۳۸۹). *تاریخ پس از ظهور*. ترجمه حسن سجادی پور. تهران: انتشارات موعود عصر (عج).
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد پنجم. چاپ چهارم. تهران: نشر فردوس.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۴). *حماسه سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- عبدالله بن فضل الله. (۱۲۶۹). *تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (تاریخ و صاف)*. به اهتمام محمد مهدی اصفهانی. چاپ بمبئی.
- عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین بن محمدهادی. (۱۹۱۳). *مخزن الادویه*. کانپور: بهگوان دیال: کانپور: مطبع منشی نول کشور.
- غوریانی، رضا و قائمی، فرزاد. (۱۳۹۸). «تحقیق درباره خاستگاه حماسه عامیانه حمزه نامه در تطبیق با داستان بهرام چوبینه». *فرهنگ و ادبیات عامه*. ۷ (۲۸). صص ۱۴۷-۱۷۹.
- فردوسی. (۱۳۶۹). *شاهنامه*. جلد دوم. به تصحیح خالقی مطلق. کالیفرنیا و نیویورک: نشر

معرفی منظومه حماسی - آیینی صاحبقران‌نامه (بر پایه نسخه یگانه منظومه ... / ۱۹۷

مزدا.

قصه/میرالمومنین حمزه. (حمزه‌نامه منشور). کتابخانه دولتی برلین (توبینگن) شماره ۴۱۸۱.

گزی اصفهانی، عبدالکریم. (۱۳۷۱). تذکره القبور: به ضمیمه اشعار و مثنویات. به کوشش ناصر باقری بیدهندی. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی  
میرزاخان بن فخرالدین محمد. (۱۳۵۴). تحفه الهند. تصحیح نورالحسن انصاری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

محبوب، محمدجعفر. (۱۳۸۷). ادبیات عامیانه ایران. به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.

Bloch, Edgar (1954) Catalogue of The Persian, Turkish, Hindustani And Pashtu Manuscripts In The Bodleian Library. Part III: Additional *Persian Manuscripts*. Beeston Oxford at the Clarendon press.

*Sahebqeran-nama* (manuscript), No. Persian 279, National Library of France.

